

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





لزوم حفظ قداست و حرمت قرآن

حرمت و جایگاه قرآن، مسأله بسیار کلیدی و مهمی است که باید در سرتاسر زندگی انسان نهادینه شود. در حالات مرحوم آیت الله بروجردی آمده که در اتاقی که قرآن بود نمی خوابیدند و پا دراز نمی کردند. این تقید شخصی نشان دهنده عمق معرفت ایشان به قرآن این پدیده بی نظیر الهی است. حرمت قائل نشدن برای قرآن به جهت کمبود معرفت است. لازم است متریبان را به گونه ای با قرآن آشنا کنیم که بدانند قرآن مانند یک فرد زنده شاهد و ناظر اعمال ماست و دنیا و آخرت با آن طرف هستیم.



چشاندن ارزش و جایگاه قرآن به متریبان

حفظ حرمت و شأن قرآن در قلب متریبان به این است که قرآن را یک کتاب عادی تلقی نکنند که بخواهند فقط از خواندن یا حفظ آیات آن ثواب ببرند. البته روان خوانی قرآن هم شأن خود را دارد ولی باید مراقب بود که جنبه های تذکری قرآن نادیده گرفته نشود و شیرینی آن حفظ شود.

لازم است به متریبان بیاموزیم که قرآن کتاب زندگی و درس گرفتن است. آیاتی از قرآن را که جنبه تنبهی و تذکری دارند و با انسان حرف می زنند را به آنها بچشانیم و بفهمانیم که باید به این آیات عمل کنند و این روحیه در متریبان شکل بگیرد که از قرآن باید درس گرفت و از آن حیا کرد. البته در کنار آن، آموزش روان خوانی قرآن نباید نفی گردد.

ذکر بودن کتاب قرآن

قرآن کتاب ذکر است. «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ» ذکر یعنی تذکر دادن و متذکر شدن یا تنبّه دادن و به خود آمدن. یعنی تذکر دادن بر پایه فطرت عقلایی و ارجاع به عقل و به فطرت عقلانیّه. عمده آیات خداشناسی، معادشناسی، ارکان اعتقادی، انسان‌شناسی و... بر پایه ذکر است. این موارد در قرآن بسیار است. اگر بتوان جنبه ذکر بودن قرآن را مورد به مورد به متریان نشان داد بسیار گوارا و دلنشین خواهد بود و در قلب و جان آنان خواهد نشست.

مطابق آنچه از احادیث ائمه علیهم‌السلام می‌آموزیم قرآن کلام‌الله است و ما مخاطب خداوند متعال در قرآن کریم هستیم. این ارتباط دوطرفه، یک مخاطب و یک مخاطب دارد. ما مخاطب هستیم و خود خدای متعال به نفس شریفش مخاطب یعنی خطاب‌کننده ما است.

حال بدون اینکه خود را به هیچ وجه با وجود مقدس پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مقایسه کنیم، خود را جای ایشان قرار دهیم و بدانیم خدای متعال با ما سخن می‌گوید. اگر اینگونه قرآن را بخوانیم، به فرمایشات ائمه علیهم‌السلام عمل کرده‌ایم. در واقع بفهمیم که این آیه از ما چه چیز می‌خواهد و مقصود و مراد آن چیست.

اگر قرآن را اینگونه بشناسیم متفاوت است با اینکه قرآن را صرفاً حقیقتی بدانیم که به ما ربطی ندارد و صرفاً پیغام‌هایی از طریق پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ما رسانده است. این نوع معرفت درجه پایینتری نسبت به این است که خود را مخاطب قرآن ببینیم و لحظه لحظه حس کنیم که باید در محضر خدا و قرآن پاسخگو باشیم.



نکات اجرایی

- ۱- در هر طرح درس تعدادی فعالیت با محوریت پیام قرآنی، ارائه شده است که مدیریت اجرایی آن‌ها بر عهده مربی محترم می‌باشد.
- ۲- شعر مربوط به پیام قرآنی، در قالب لوحه طراحی شده است. قبل از تدریس، لوحه مربوط به پیام قرآنی تهیه شود تا هنگام تدریس، شعر آن به بچه‌ها آموزش داده شده و در کلاس نصب شود.
- ۳- از آنجا که اهداف تربیتی نیاز به تمرین و پیگیری دارند پایان هر درس کاربرگه‌هایی با عنوان کلی «من و مامانم» قرار داده شده است. هدف از این کار، همراهی مادر با فرزند جهت تکمیل کاربرگه‌ها به منظور انتقال محتوای آموزشی به خانواده می‌باشد.
- ۴- هر طرح درس برای ارائه کامل نیاز به ۲ الی ۳ جلسه تدریس دارد (جلسات ۴۰ دقیقه‌ای).





اهداف

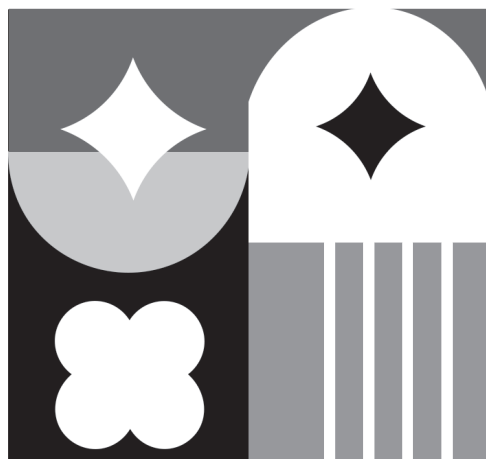
- * تنبیه عقلی به حسن انجام کارهای پرفایده مانند قرآن خواندن
- * توجه آسمانیان به خانه‌های نورانی شده با قرائت قرآن (داستان کلبه عمو رحیم)
- * نورانی شدن خانه‌های شیعیان قرآن خوان (بازی قطار قرآنی)
- * ایجاد علاقه و انگیزه جهت قرائت قرآن



پیشم‌انداز

در داستان «کلبه‌ی عمو رحیم»، ماه و خورشید ناظر گفتگویی هستند که بین درخت و گل و دریا و رودخانه و... شکل گرفته است. آن‌ها می‌خواهند بفهمند که کدامشان از بقیه زیباتر هستند. هرکس سعی می‌کند متواضعانه، زیبایی و حسن دیگری را مطرح کند و چون به نتیجه نمی‌رسند از ماه و خورشید می‌خواهند که قضاوت کنند. کمی بعد وقتی عمو رحیم در کلبه کوچک خود مشغول تلاوت قرآن می‌شود، آن‌ها متوجه نور خیره کننده و زیبایی می‌شوند که از کلبه به سوی آسمان بلند است. نور قرآن باعث می‌شود کلبه به عنوان زیباترین، در زمین و آسمان معرفی شود. به کمک این داستان بچه‌ها متوجه یکی از آثار تلاوت قرآن می‌شوند و برای یادگیری قرآن و خواندن آن انگیزه پیدا می‌کنند.

داستان کلبه‌ی عمو رحیم





داستان

خورشید و ماه در آسمان مشغول گفتگو بودند.
ماه رو به خورشید گفت: می‌دانی خورشید عزیز، تو از صبح تا غروب به همه
زمینی‌ها روشنایی می‌دهی. گرما و نور می‌دهی. تازه اگر تو نباشی من هم نور
ندارم! من خیلی خوشحالم که دوست مهربانی مثل تو دارم که باعث روشنایی‌ام
می‌شود!

خورشید لبخندی زد و گفت: ماه عزیزم! تو که مهربان‌تر و زیباتری! با اینکه
نورت به اندازه‌ی من نیست و روشنایی‌ات را هم از من گرفتی، باز هم آنقدر
بخشنده‌ای که با نورت شب‌های تاریک را روشن می‌کنی! من همیشه خدا را به
خاطر داشتن دوست خوبی مثل تو شکر می‌کنم.

خورشید و ماه مشغول صحبت بودند که صدای همهمه‌ای به گوششان رسید. هر
دو به اطرافشان نگاه کردند. ناگهان چشمشان به زمین افتاد.

ماه گفت: آن جا را ببین صدای زمینی‌هاست!

خورشید گفت: به نظرت چه خبر شده؟ چه اتفاقی افتاده؟

ماه گفت: نمی‌دانم! بگذار ببینیم چه شده که این همه سر و صدا راه انداختند!

و هر دوی آن‌ها زمین را نگاه کردند تا ببینند روی زمین چه خبر است!

بله درست بود، صدا از طرف زمین بود. درخت و گل و رودخانه و دریا و کوه و

سنگ با بقیه‌ی دوستانشان مشغول گفتگو بودند!

درخت می‌گفت: اینجوری‌ها که شماها می‌گویید هم نیست! در دنیا همیشه

گل‌ها به زیبایی معروف هستند! معلوم است که گل از همه زیباتر است!

گل گفت: درخت جان اشتباه می‌کنید! زیبایی شما با هیچ‌کس قابل مقایسه

نیست! شاخه‌های تنومند و پربرگ شما واقعاً چشمگیر است! هیچ کدام ما زیبایی

شما را نداریم!

دریا گفت: به نظر من رودخانه از همه زیباتر است! اگر رودخانه نباشد حتی



درخت هم شاخه و برگ به این قشنگی ندارد! حرکت رودخانه از بالای کوه به سمت پایین بسیار زیبا و دیدنی است!

رودخانه گفت: ای بابا جناب دریا این چه حرفی است؟! من کجا و عظمت و بزرگی شما کجا؟ زیبایی موج های خروشان شما را هیچ کس ندارد! کوه گفت: رودخانه ی عزیز! به اطرافت نگاه کن! چرا از زیبایی سنگ نمی گویی؟ سفتی و سختی سنگ را ببین! زیبایی کنار رودخانه ها به خاطر سنگ های زیبای آن است!

سنگ گفت: کوه بزرگ! شما چرا این را می فرمایید؟! شما خیلی بزرگتر، با شکوه تر و زیباتر از من هستید! من تکه ای از شما هم نمی شوم! رنگین کمان هلال هفت رنگش را به همه نشان داد و گفت: زیبایی می خواهید فقط باران! حتی رنگ های من هم به خاطر زیبایی باران به وجود می آیند! چطور حواستان به قشنگی و طراوتِ باران نبود!

باران گفت: رنگین کمان عزیزم! شما به این چشم نوازی! اگر به زیبایی خودت نگاه کنی دیگر هیچ کسی در نظرت زیبا نخواهد آمد!

خورشید و ماه که همچنان به زمین نگاه می کردند، گفتند: چه خبر شده زمینی ها! صدای صحبت های شما تا آسمان هم رسیده است!

ابر گفت: از صبح همه با هم مشغول گفتگو هستند! همه دارند نظرشان را در مورد زیباترین در زمین می گویند. اما هنوز به نتیجه نرسیده اند!

زمینی ها گفتند: اصلاً شما قضاوت کنید! به نظر شما چه کسی از همه قشنگ تر است؟

بچه ها نظر شما چیست؟.....

خورشید گفت: خیلی انتخاب سختی است! ولی قبول می کنیم! فعلاً دارد شب می شود. اگر دیگر کسی حرفی برای گفتن ندارد، برویم بخوابیم تا فردا صبح ببینیم چه کسی را باید به عنوان برنده اعلام کنیم!

کلبه عمو رحیم که داشت به حرف‌های همه گوش می‌داد، با خودش فکر کرد: چه انتخاب سختی! هر کدام زیبایی‌های خاص خود را دارند! یعنی فردا چه کسی به عنوان زیباترین اعلام می‌شود؟! باید تا فردا منتظر بمانم!

خورشید خوابید. ماه هم تا صبح بیدار ماند تا شبِ تاریک را روشن نگه دارد. عمو رحیم درون کلبه‌ی چوبی خود نشسته بود. سفره‌ی نان و پنیرش را پهن کرد و مشغول خوردن شام شد. عمو رحیم عادت داشت هر شب قبل از خواب، مسواک بزند، وضو بگیرد، رو به قبله بنشیند و قرآن بخواند. صدای صوت عمو رحیم خیلی زیبا بود. پرنده‌های جنگل هر شب کنار پنجره عمو رحیم می‌نشستند و به نوای زیبای صوت قرآن او گوش می‌دادند. عمو رحیم آن شب هم مانند هر شب، قرآنش را باز کرد و شروع به خواندن کرد:

اعوذ بالله من الشَّیطان الرَّجیم ... بسم الله الرَّحمن الرَّحیم...

صدای صوت قرآن عمو رحیم دوباره پرنده‌ها را جمع کرد تا مهمان پشت پنجره‌ی کلبه شوند.

ماه که وسط آسمان مشغول نگاه کردن به زمین بود، ناگهان چیز عجیبی توجهش را جلب کرد. نور بسیار زیبایی از طرف زمین، آسمان را روشن می‌کرد. روشنایی نور با تمام روشنایی‌هایی که تا آن موقع دیده بود فرق داشت. حتی از نور خورشید هم زیباتر بود! ماه به زمین خیره شد. کلبه‌ی عمو رحیم! بله درست می‌دید! نور از کلبه‌ی عمو رحیم بود! کلبه مثل ستاره‌ای زیبا و نورانی می‌درخشید! زیبایی کلبه با هیچ زیبایی دیگری قابل مقایسه نبود! ماه از ذوق زیادش خواست خورشید را بیدار کند، اما باید صبر می‌کرد. دل توی دلش نبود! دلش می‌خواست خورشید زودتر بیدار شود. پس به افق چشم دوخت و منتظر ماند. بالاخره سحر شد و خورشید آرام آرام چشم‌هایش را باز کرد و همه جا را روشن کرد. اما... اما نور کلبه‌ی عمو رحیم باز هم خیلی زیباتر از روشنایی خورشید بود!

خورشید همه چیز را فهمید و با خوشحالی به ماه گفت: چقدر زیباست!!!
 ماه گفت: می‌بینی خورشید! نور کلبه چقدر قشنگ است! نور آن با نور تو و نور من هم فرق دارد.
 سپس خورشید رو به کلبه کرد و گفت: کلبه‌جان چقدر زیبا شدی!! زیبایی تو با هیچ زیبایی دیگری قابل مقایسه نیست!
 کلبه که از خوشحالی نمی‌دانست باید چه کار کند، گفت: عمو رحیم قرآن می‌خواند! قرآن خواندن عمو رحیم من را روشن کرده است. (۱)
 آن روز کلبه‌ی عمو رحیم در میان زمینی‌ها به عنوان زیباترین به همه‌ی زمین و آسمان معرفی شد. کلبه هم با تمام وجود خدای مهربان را به خاطر این نعمت بزرگ شکر کرد. آن نعمت بزرگ، خواندن قرآن بود.



گفتگو



- * در شروع داستان کلبه عمو رحیم ماه و خورشید در مورد چه موضوعی صحبت می‌کردند؟...
- * چه اتفاقی افتاد که توجهشان به سمت زمین جلب شد؟...
- * دو نفر می‌توانند در نقش درخت و گل (یا دریا و رودخانه یا...) بگویند که بین آن‌ها چه صحبتی رد و بدل شد...
- * کلبه عمو رحیم که در حال گوش دادن به حرف بقیه بود با خودش چه فکری کرد؟...
- * شب که شد، ماه از آسمان متوجه چه چیز عجیبی بر روی زمین شد؟...
- * کلبه عمو رحیم چه ویژگی‌ای داشت که به عنوان زیباترین انتخاب شد؟...



شعر لوحه‌ی پیام قرآنی

با نشان دادن لوحه، شعر مربوط به پیام قرآنی برای بچه‌ها خوانده و با آنان تمرین شود.

فاقرئوا ما تیسّر
من القرآن
هرچه که می‌توانی
قرآن بخوان



دسترسی به فایل صوتی شعر و لوحه قرآنی



بازی قطار قرآنی

در این بازی بچه‌ها پشت سر هم قرار گرفته و با خواندن شعر زیر قطاربازی می‌کنند:

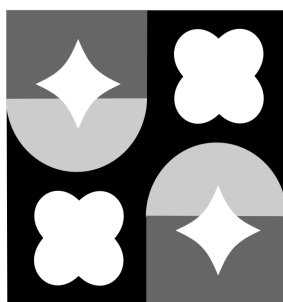
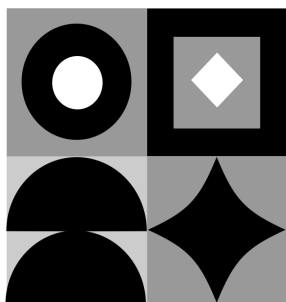
آی بچه‌ها سوار بشید
هوهو چی چی
کوپه کوپه قطار بشید
هوهو چی چی
مسافرای ما کین؟
هوهو چی چی
شیعه‌های قرآنین
هوهو چی چی

بعد از کمی بازی، حرکت قطار کند شده و در ایستگاه خیالی متوقف می‌گردد. بچه‌ها می‌فهمند که سوخت قطار تمام شده و برای ادامه بازی باید سوخت فراهم شود. سوخت این قطار، خواندن شعر مربوط به پیام قرآنی توسط بچه شیعه‌هاست. لوحه مربوط به این شعر در ایستگاه نصب است. با سوخت‌گیری‌های متعدد شعر مربوط به پیام قرآنی توسط بچه‌ها تکرار و تمرین می‌شود.

تغییر در سرعت حرکت قطار، عبور از تونل با ارتفاع کم، عبور از پل چوبی قرار گرفته بر رودخانه‌ای خروشان،... می‌تواند تنوع و هیجان بازی را افزایش دهد.

شعر

شیعه بخوان در خانه قرآن
روشن شود هر خانه با آن
در آسمان همچون ستاره
آن خانه می گردد درخشان



کاربرگه



نام درس: خانه‌های نورانی

در داستان «کلبه‌ی عمو رحیم»، ماه و خورشید متوجه‌ی گفتگویی می‌شوند که بین درخت و گل و دریا و رودخانه و... شکل گرفته است. آن‌ها می‌خواهند بفهمند که کدامشان از بقیه زیاتر هستند. هرکس سعی می‌کند متواضعانه، زیبایی و خوبی دیگری را بگوید. اما به نتیجه نمی‌رسند. پس از ماه و خورشید می‌خواهند که نظر بدهند.

کمی بعد با تارک شدن هوا، ماه متوجه نور عجیبی از سمت زمین می‌شود. کلبه‌ی عمو رحیم مانند ستاره‌ای درخشان، نورانی شده بود....

الان به کمک نقاشی نشان می‌دهم که چرا کلبه‌ی عمو رحیم نورانی شده بود.



کاربرگه



دسترسی به فایل کاربرگه‌ها

(۱) قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَيُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ تَكْثِيرُ بَرَكَتِهِ وَتَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَتَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَيُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ الْكَوَاكِبُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَإِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي لَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَلَا يُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ تَقَلُّ بَرَكَتُهُ وَتَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَتَحْضُرُهُ الشَّيَاطِينُ

الكافي، ج ۲، ص ۶۱۰، باب البيوت التي يقرأ فيها القرآن ..

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خانه‌ای که قرآن در آن خوانده می‌شود و خدای عزوجل در آن یاد می‌شود، برکتش بسیار می‌شود و فرشتگان در آن خانه حاضر می‌شوند و شیاطین از آن دور می‌شوند و آن خانه برای اهل آسمان روشنی دهد، چنان که ستاره‌ها برای اهل زمین روشنی می‌دهند. و به درستی که خانه‌ای که قرآن در آن خوانده نمی‌شود و خدای عزوجل در آن یاد نمی‌شود، برکتش کم می‌شود و فرشتگان از آن دور می‌شوند، و شیاطین در آن حاضر می‌شوند.

